

چهل سال بود ما از ایشان شناخته بودیم هیچ گونه تناسب نداشت.

در این نامه به من نوشته شده: "در هیچ کار سیاسی دخالت نکنید" در حالی که: اولاً: ایشان در بحث نماز جمعه از تحریر الوسیله مساله ۹ نوشته‌اند: "فمن توهم ان الدین منفک عن السیاسه فهو جاهل لم يعرف الاسلام ولا السیاسه" هر کس توهم کند که دین از سیاست جداست او جاهل است، نه اسلام را شناخته و نه سیاست را. "بنابراین اگر ایشان به کسی بنویسد در سیاست دخالت نکن بدین معناست که به کسی بگوید دین نداشته باش. چهارتا بچه سیوطی خوان ساکن یک مدرسه در قم با یک نام عوضی که روی آنان گذاشته‌اند حق دارند در سیاست دخالت کنند و حوزه علمیه قم را با عظمتی که داشت بازیچه سیاستهای غلط خود قرار دهند، و من که چهل سال است در متن سیاست هستم با همه سوابق مبارزاتی که دارم حق ندارم در سیاست دخالت کنم؟" ان هذا لشیی عجاب"

و ثانیاً: مگر ایشان چهل و هشت ساعت بعد از نامه ۶۸/۱/۶ در نامه ۱/۸ که به نام ایشان از رسانهها پخش شد ننوشتند: "همه می‌دانند که شما حاصل عمر من بوده‌اید و من به شما شدیداً علاقه‌مندم... شما فقیهی باشید که نظام و مردم از نظریات شما استفاده کنند"، آیا مقصود ایشان این بوده که نظام در شکایات و سهویات نماز از من استفاده کند؟ یا اینکه به مناسبت حکم و موضوع به دست می‌آید که مقصود استفاده نظام در مسائل مربوط به سیاست داخلی و خارجی کشور و مطابقت آنها با موازین اسلامی می‌باشد.

و ثالثاً: من یک فرد عامی نیستم که بخواهم از ایشان تقلید کنم، الحمدلله از نظر معلومات به حدی رسیده‌ام که نخواهم تقلید کنم، و خود آن مرحوم با وجود فقها و مراجع بزرگ تقلید، مرا "فقیه عالیقدر" خطاب کردند، و تقلید بر شخص مجتهد عالم به وظیفه خود حرام است، این مساله‌ای است که هر کس بویی از علم و فقاہت به مشامش رسیده باشد آن را می‌داند.

۱ در این صورت با وصیتنامه صریح حضرت امام که مرقوم فرمودند تمام نامه‌ها و اعلامیه‌های من باید به خط و امضای من باشد چه باید کرد؟

زمینه‌های صدور نامه ۶۸/۱/۶

س: با توجه به اینکه سابقه آشنایی حضرت امام با حضرتعالی به بیش از چهل سال می‌رسد و به اعتراف همه آگاهان اعم از دوست و دشمن هیچ یک از یاران امام به اندازه شما به ایشان نزدیک نبوده و هیچ کس همچون شما برای ایشان فداکاری نکرده است، صدور این نامه بر فرض صحت انتساب آن به امام از ناحیه ایشان موجب تعجب بسیاری از یاران انقلاب شد و این سؤال مطرح گردید که در آن زمان چه زمینه‌هایی به وجود آمده بود که سرانجام به این حادثه منتهی گردید، و اساساً به نظر حضرتعالی نقش واسطه‌ها و عوامل داخلی و خارجی در این جریان چگونه بود و تا چه اندازه در بوجود آمدن این حادثه نقش داشتند؟

ج: همان‌گونه که شما در سئوالتان بیان کردید و همه کسانی که در جریان انقلاب بوده‌اند می‌دانند در بین علمای زنده و علمای معاصرین کم‌شاید شدند احدی را نمی‌توانید پیدا کنید که مانند من به مرحوم امام نزدیک بوده باشد و به اهداف ایشان خدمت کرده باشد، و با اینکه خود نسبتاً موقعیتی داشت همه زندگی خود را وقف ایشان کرده باشد، من حتی از مصارف زندگی خود می‌زدم و در راه اهداف ایشان، پخش اعلامیه‌های ایشان، رساله‌های ایشان، شهریه ایشان و

رفع نیازهای متوقعین از ایشان کمک می‌کردم، و در بازجویی‌های کذایی ساواک نام ایشان را با احترام و به عنوان "آیت‌الله" می‌نوشتیم، هرچند با خشونت بازجوها مواجه می‌شدم، و هیچ‌گاه خود را از ایشان جدا نمی‌دانستم و حتی نامه‌هایی را که به ایشان می‌نوشتیم برای رفع مشکلات نظام و حفظ حرمت و قداست ایشان بود، من آن نامه‌ها را از مفاخر خود می‌دانم چون برای حفظ اسلام و انقلاب بوده، من به واسطه نمایندگان خود در زندانها از کارهای خلاف و شکنجه‌های قسرون وسطایی که متاسفانه به نام اسلام و امام انجام می‌شد اطلاع داشتم و برای حفظ اسلام و حرمت امام به ایشان خبر می‌دادم، ولی جمعی اعتراض داشتند که چرا به ایشان اطلاع می‌دهید، و شنیدم حاج احمد آقا گفته بود: "آقای منتظری باید از آقای... یاد بگیرد که از قم می‌آید و دست امام را می‌بوسد و عقب‌عقب می‌گردد، ولی آقای منتظری می‌آید با امام یک و دو می‌کند"، غافل از اینکه مردم برای اجرای اسلام و عدالت انقلاب کردند، و اگر بناست همان کارهای رژیم سابق انجام شود آن هم به نام اسلام انقلاب نمی‌کردیم بهتر بود، برای اینکه اقلای قداست اسلام محفوظ بود. در عین حال من هیچ‌گاه به فکر مقام نبودم و هدفی جز خدمت به اسلام و انقلاب اسلامی نداشتم، بر کسی هم منت ندارم چون به وظیفه شرعی عمل می‌کردم.

و بالاخره به شخص امام خدمت می‌کردم چون ایشان را مظهر اسلام و انقلاب اسلامی می‌دانستم، البته مانند برخی از افراد نسبت به ایشان غلو نمی‌کردم، ایشان را باتقوا و بی‌هوا و شجاع و باادرایت می‌دانستم ولی معصوم نمی‌دانستم و خودشان هم ادعای عصمت نداشتند. ایشان راهمان گونه که بودند می‌شناختم، نه آن‌گونه که متملقین و فرصت‌طلبان می‌خواستند، به قول شاعر عرب: "و من ذالذی ترضی سجایاه کلها کفی المرأ نبلان تعد معایبه کیست که همه خصلتهای او پسندیده باشد؟ برای بزرگواری مرد همین بس که عیبهای او شمارش شود.

اما اینکه چه زمینیهایی بوجود آمد که در روزهای آخر ایشان چنین واکنش تندی نشان دهند از زوایای مختلف می‌توان بررسی کرد همان‌گونه که عرض کردم من همان ابتدا نسبت به برخی تندروها و کسارهای خلاف که متاسفانه به نام اسلام و امام انجام می‌گرفت اعتراض داشتم و اعتراض خودم را هم پنهان نمی‌کردم، یا به امام یا به مسئولین و گاه برای مردم بیان می‌کردم. در قضیه جنگ با اینکه من خود در صحنه بودم و به جبهه هم رفتم و از محل کمکهای مستمر مردمی زیاد به جبهه کمک می‌کردم، و نمایندگان من در جبهه آقایان محمدعلی رحمانی و مرحوم گل‌سرخی بودند، و با اینکه پدر و فرزند و نوه‌های من در جبهه حضور داشتند و فرزند من در جبهه یک چشم خود را از دست داد و یکی از نوه‌هایم به شهادت رسید ولی معذرت راجع به مشکلات جنگ چندین نامه به مرحوم امام نوشتم، و پس از فتح خرمشهر به دفتر ایشان پیغام دادم که ارتش انگیزه ورود به خاک عراق را ندارد و به علاوه ما را متجاوز به حساب می‌آورند و تجاوز از هر که باشد محکوم است پس بجاست مقدمات صلح فراهم گردد، این در حالی بود که کشورهای عربی زیاد بر صلح اصرار داشتند و حاضر بودند خسارتهای ایران را تا اندازه‌ای جبران نمایند. پس از پیغام من، شنیدم برخی گفته بودند فلانی بوی دلار به مشامش خورده، در صورتی که از قرار مسموع خود امام نیز با ادامه جنگ موافق نبوده‌اند ولی بالاخره با اصرار دیگران جنگ را ادامه دادند تا کار به جایی رسید که ایشان ناچار شدند قطعنامه سازمان ملل را بپذیرند. بالاخره از همان ابتدا احساس می‌شد که بعضی افراد از این مسائل سوء استفاده می‌کنند و انتقادهای مرا به گونه دیگری نزد امام جلو می‌دهند. تا اینکه قضایای سال ۶۵ و ۶۶ پیش آمد و من احساس کردم عده‌ای تحت عناوین دیگر و به بهانه

سیدمهدی هاشمی دست بیک تصفیه حساب سیاسی گسترده زده‌اند و مشخص بود که هدف اصلی آنان من بودم، آنها می‌خواستند بیت مرا که قرار بود در آینده مثلارهبی انقلاب به عهده‌اش باشد در اختیار بگیرند و مثل زمان امام هر کاری که می‌خواستند انجام دهند، و متأسفانه مرحوم امام را در این قضیه وارد کردند و با سرمایه‌گزاری از ایشان برنامه‌های خودشان را پیش بردند که تفصیل آن را قبلاً بیان کرده‌ام. اما بعید به نظر می‌رسد که اختلاف‌نظرها و اصطکاک‌ها که در آن سالها به وجود آمد علت حوادث سال ۶۸ باشد، زیرا پس از خاتمه یافتن قضایای مربوط به سیدمهدی و حتی پس از اعدام او در تاریخ ۶/۷/۶۶، من ملاقات‌هایی با امام داشتم و هیچ مشکل و کدورتی در بین نبود، ایشان در تیر ماه سال ۶۷ پس از فاجعه سقوط هواپیمای مسافربری ایران به دست ناوگان آمریکا، در پاسخ به نامه من، نامه ستایش‌آمیزی نوشتند که از رسانه‌ها پخش شد (پیوست شماره ۱۳۹ و ۱۴۰)، حتی چندماه پس از داستان اعدام‌های سال ۱۳۶۷ که به نام ایشان انجام شد و با اعتراض شدید من روبرو شدم من با ایشان ملاقات داشتم و مساله خاصی در بین نبود، یک ملاقات هم آقای سیدهادی هاشمی داماد من در تاریخ ۲۷/۷/۶۷ جداگانه با ایشان داشت که در آن ملاقات امام ضمن ستایشهای زیاد از من، از آقاهادی تفقد کرده بودند و ایشان را مامور کرده بودند که در بیت من حضور داشته باشد و نگذارد که مخالفان در گوشه و کنار بر علیه من کاری انجام دهند، که آن زمان در بین خواص آقاهادی را به عنوان نماینده امام در بیت من می‌شناختند، بنابراین تا آن زمان مساله خاصی مطرح نبود و احتمالاً در این دوسه ماه آخر مسائل دیگری رخ داده است.

السبتہ در ایام دهه فجر سال ۶۷ من دیدم مسئولین دارند یک جشن مفصل را تدارک می‌بینند، من در ضمن انتقاد از خرجهای زیاد و اسراف‌کاریها از بیت‌المال گفتم: "گناهان سیاسی نیز توبه دارد و ما باید از کارهای خلاف و اشتباهات گذشته خویش توبه کنیم، و اگر فرضاً در جنگ اشتباهاتی کرده‌ایم از آنها عبرت بگیریم تا تکرار نشود" و یک مصاحبه نیز به مناسبت دهه فجر داشتم که متن کامل آن همان موقع چاپ شد ولی سخنرانی مرا با سانسور پخش کردند (پیوستهای شماره ۱۶۱ و ۱۶۲)، و معلوم شد که این سخنرانی و مصاحبه خوش آیند مسئولین نبوده و ظاهراً به مرحوم امام نیز چیزهایی گفته شده بود و ایشان در ضمن یک پیام متعرض مساله جنگ شدند و اشاره‌ای بسختن من داشتند، اما با این همه آن سخنرانی و مصاحبه به گونه‌ای نبود که تا این اندازه مساله ایجاد کند، چرا که در سالهای قبل از آن من انتقادات تندتری داشتم ولی هیچ وقت تا این اندازه مساله حاد نشده بود. اگر امام از اول مرا شایسته رهبری نمی‌دانستند چنانکه آقایان مدعی آن هستند لازم بود در همان سالها اقدام می‌کردند، چون ایشان که نمی‌دانستند چه زمانی از دنیا می‌روند و اگر اتفاقی رخ می‌داد ورهبری به دست من می‌افتاد به قول آقایان کشور به دست منافقین می‌رسید و انقلاب از بین می‌رفت، اما در آن سالها با وجود آن انتقادات و اعتراضهایی که من نسبت به عملکردها داشتم امام نه تنها اقدامی نکردند و نه تنها یک کلمه به من چیزی نگفتند بلکه گاهی از من حمایت و ترویج هم می‌کردند. روی این حساب قاعدتاً باید در این چند روز آخر مسائل دیگری اتفاق افتاده باشد.

السبتہ نباید نقش واسطه‌ها و کسانی را که در این بین فتنه‌گری می‌کردند از نظر دور داشت، مرحوم امام به اطرافیان خود و به مسئولین بالای نظام اعتماد داشتند و برخی از این اعتماد سو استفاده می‌کردند، افرادی از روی اغراض سیاسی یا خطی و جناحی چیزهایی به ایشان می‌گفتند و برای ایشان ذهنیت درست می‌کردند، من از امام دور بودم و آنها هرچه

می‌خواستند می‌گفتند، حتی شنیدم برخی از مسئولین پیش‌امام رفته بودند و علیه من مطالبی گفته بودند بعد برای اینکه امام را تحت‌تاثیر قرار دهند شروع به گریه کرده و عمامه به زمین کوبیده بودند، که من نمی‌خواهم پرده دری کنم و از آنان نام ببرم. وزارت اطلاعات هم در این بین نقش موثری را ایفا می‌کرد، از ناحیه مسئولین وزارت اطلاعات گزارشهای مختلفی به ایشان داده می‌شد که برخی از آنها حدسیات و تحلیلهای غلط و برخی اکاذیبی بود که به عنوان واقعیات به‌ایشان گزارش می‌شد، و ایشان گزارشهای آنان را وحی منزل می‌پنداشتند، چون خدماتی از آنان دیده بودند احتمال خلاف در گفتههای آنان را نمی‌دادند. از طرف دیگر مرحوم امام فردی بودند که در برابر کارهایی که خلاف می‌پنداشتند نمی‌توانستند خونسرد و بی‌تفاوت باشند، به انقلاب اسلامی اعتقاد و علاقه مفرط داشتند و آن را همچون فرزند خود به حساب می‌آوردند و کوچکترین مخالفت و حتی انتقاد نسبت به آنرا تحمل نمی‌کردند، در این اواخر هم در اثر سرطان مزمن کمتر بر اعصاب خویش مسلط بودند، آن مرحوم با اینکه با خدا و بی‌هوا بودند ولی معصوم نبودند، و غیرمعصوم مخصوصاً اگر نسبت به یک موضوع بمباران تبلیغاتی شود بسا تحت‌تاثیر تبلیغات غلط قرار می‌گیرد، بالاخره مجموع این عوامل سبب شده بود که ایشان نسبت به من که از صحنه بیت ایشان دور بودم یک حالت استثنایی و غیرعادی پیدا کرده بودند. البته درباره نقش عوامل خارجی که سوال کرده بودید، گرچه من آدمی نیستم که بخواهم در مسائل مختلف همه سرنخها را به خارج مرتبط کنم و به اصطلاح مدافع "تنوری توطئه" باشم، اما در این جریان بعید نمی‌دانم عوامل خارجی هم موثر بوده باشند، ظاهراً مساله برکنار کردن من از مدتها قبل مطرح بوده ولی من بی‌اطلاع بوده‌ام و شواهدی بر این امر گواه است، از جمله چنانکه در جریان مکه‌فارلین به آن اشاره شد آقای قربانی فر به آقای امید گفته بود تصمیم دارند فلانی را برکنار کنند، نظیر همین مطلب را آقایان ایروانی و کیمیایی که از ظرف مرکز جهانی علوم اسلامی به کشور سیرالئون رفته بودند نقل می‌کردند که در مراسم سالگرد انقلاب اسلامی بیست و دوم بهمن ۱۳۶۷ در مجلس جشنی که از طرف سفارت جمهوری اسلامی برپا شده بود سفیر فلسطین در سیرالئون به ایشان می‌گوید: "بزودی آقای منتظری را از قائم‌مقامی برکنار می‌کنند"، و بعد از این سوال که آیا تحلیل می‌کنید یا خبر دارید، سفیر فلسطین می‌گوید: "ما خبر دقیق داریم که بزودی این کار انجام خواهد گرفت." جالب است بدانیم که همین آقای سفیر فلسطین چندی قبل از پذیرش قطعنامه توسط امام خمینی (ره) به سفیر مادر سیرالئون گفته بود که کار جنگ تمام است و بزودی امام خمینی قطعنامه را خواهد پذیرفت. حالاً سفیر فلسطین از کجا این اخبار را به دست آورده بود معلوم نیست

بالاخره همه این عوامل دست به دست هم داد تا ذهن امام را نسبت به من ملوک کنند و زمینهای حوادث سال ۶۸ پدید آید، در این اواخرگاهی از برخی پیامهای مرحوم امام که از رسانها پخش می‌شد استفاده می‌شد که ایشان به من و دفتر من اشاره دارند و پیدا بود نزد ایشان راجع به من و دفتر من صحبت‌هایی شده و شنیدم به ایشان گفته بودند منافقین در بیت فلانی نفوذ کرده‌اند و او سخنگوی آنان شده است. بهر حال ایشان در تهران بودند و من در قم مشغول درس و بحث، دور از ایشان و بی‌خبر از خیلی چیزها. از نامهای هم که آقایان کرویسی و امام‌جمارانی و سید حمید روحانی در اواخر بهمن ۱۳۶۷ به من نوشته بودند کاملاً مشخص بود که مقدمات برکناری من فراهم شده است، زیرا آنان بدون نظر بیت امام کاری انجام نمی‌دادند. البته در جواب نامه آقایان خود من چند کلمه‌ای نوشتم و بعد از اینکه آنها نامه دیگری نوشتند فرزندم سعید برای آنان جوابی ارسال نمود. (پیوستهای شماره ۱۶۷ الی ۱۷۱)

مطلب دیگر اینکه در همان اوایل که مرحوم امام در اثر کسالت به تهران منتقل شدند روزی آقای حاج سید سراج‌الدین موسوی یک نام‌سریسته از مرحوم امام برای من آورد که روی پاکت آن نوشته بودند: "بعد از مرگ من این نامه را باز کنید"، من بدون اطلاع از محتوای نامه آنرا حفظ کردم تا اینکه در تاریخ ۱۳۶۷/۱۲/۲۸ آقای محمدعلی انصاری از بیت امام به قم آمد و گفت: "امام فرموده‌اند نامه مرا بدهید"، من همپک رسید از ایشان گرفتم و نامه را دادم و فهمیدم مطلبی در میان هست، تا اینکه در تاریخ ۶۸/۱/۲ اعلامیه‌ای به نام امام در رسانه‌ها خوانده شد تحت عنوان "پیام به مهاجرین جنگ تحمیلی" و در آن اشاره‌ای به بیت من شده بود، در قسمتی از آن آمده بود که من با هیچ کس عقداخت نبستم و میزان ارادت من به افراد پایبندی آنان به اسلام و انقلاب است. من وقتی این قبیل نامه‌ها و لحن تند امام را دیدم فهمیدم که بزودی تصمیماتی درباره من گرفته خواهد شد و برای اینکه بعضی شبهات را از ذهن امام برطرف کرده باشم و چنانچه امام تصمیمی دارند این کار را راحت انجام دهند دو نامه برای امام نوشتم، یکی به تاریخ ۱/۳ و دیگری ۶۸/۱/۴ که همان‌گونه که قبلاً گفتم نامه اول را آقای قاضی خرم‌آبادی مانع شد بفرستم و فقط نامه دوم را برای بیت امام ارسال کردم، و با وجود این نامه زمینهای برای نامه ۱/۶ باقی نمی‌ماند بولی با کمال تعجب مشاهده شد فردای آن روز که من نامه ۱/۴ را برای بیت امام فرستادم نامه محرمانه من خطاب به مرحوم امام که در باره اعدامها بود و مربوط به هشتماه قبل می‌شد از طریق بخش فارسی رادیو بی‌بی‌سی خوانده شد و پیدا بود که اگر امام این قضیه را می‌فهمیدند بشدت عصبانی می‌شدند، بخصوص اگر به ایشان بگویند این نامه از طریق بیت من برای بی‌بی‌سی فرستاده شده است.

این قضیه گذشت تا اینکه روز ۶ یا ۶۸/۱/۷ تردید از من است صبح زود که من برای درس به طرف حسینیه می‌رفتم آقای دری‌نجف‌آبادی که آن زمان در دفتر من بود به من گفت: "بناست از دفتر امام نامه‌ای برای شما فرستاده شود، بهتر است شما در درس چیزی نگویند"، گفتم: "من از نامه خبر ندارم تا بخواهم چیزی بگویم"، معلوم شد آقای دری از نامه اطلاع داشته و من بی‌اطلاع بودم حالا ایشان از کجا خبر داشته نمی‌دانم. به همین جهت من منتظر بودم، نزدیک ظهر دیدم آقای محمدعلی انصاری آمد منزل من و نامه سربسته‌ای را به من داد و گفت: "این نامه را امام دادند خدمت شما" و رفت. من نامه را با تعجب زیاد خواندم و دیدم خیلی نامه تندی است، و از طرف دیگر در آن وقت احتمال اینکه این نامه از امام نباشد در ذهنم خطور پیدا نکرد و فکر نمی‌کردم سیاست‌بازان تا این حد در حریم ایشان نفوذ پیدا کنند. (پیوست شماره ۱۷۲)

اصرار برای گرفتن توبه نامه

بالاخره پس از ادای نماز ظهر و عصر و صرف ناهار مختصر، حدوداً یکی دو ساعت از ظهر گذشته بود که آقای حاج شیخ عبدالله نوری از تهران وارد شدند و شروع کردند به اظهار ناراحتی زیاد که قرار بوده این نامه را در رادیو تلویزیون بخوانند و اگر نامه پخش شود چه می‌شود، خیلی بد شده و امام خیلی ناراحت هستند و شما باید چیزی بنویسید که ایشان قانع شوند و...، من گفتم: "توکل من به خداست و من کار خلافی نکرده‌ام تا بخواهم عنرخواهی یا توبه کنم، به علاوه در این نامه نوشته‌اند دیگر برای من نامه ننویسید، و من بنا دارم یک تابلو در دفتر نصب کنم که دیگر کسی به عنسوان و کالت از ایشان به من و دفتر من مراجعه نکند"، ایشان گفتند: "نه این کار درستی نیست"، گفتم: "خودایشان در این نامه نوشته‌اند که شما دیگر وکیل من نیستید، و مردم از ناحیه من نباید به اشتباه بیفتند"، و پس از ساعتی

آقای دری هم وارد شد. آقای نوری با حالت گریه متنی را از جیبشان درآوردند و گفتند: "من در ماشین این متن را نوشتم که شما این مضمون را به امام بنویسید." نامه مفصلی بود و در ضمن آن این جملها وجود داشت: "زهبر عزیز، امروز من اعتراف می‌کنم که از ورطای هولناک که در آن قرار گرفته بودم توسط پتکی آهنین بیدار شدم، امروز می‌بایم که به خوابی عمیق فرو رفته و بسیاری از آنچه را باید می‌دیدم نمی‌دیدم... اینجانب که از تربیت یافتگان فقه و اصول و فلسفه و مبارزه آن جناب بودم نیز در دام این اهریمنان گرفتار آمدم و نتوانستم مسیر صحیح را بروم..." در حقیقت یک چیزی متضمن اعتراف به گناه و همکاری با منافقین و توبه‌نامه بود و می‌خواستند از من امضا بگیرند. آقای دری هم یک متنی مشابه این را آماده کرده بود، که البته متن آقای نوری خیلی تندتر بود ولی مشخص بود که هر دوی آنها به یک هدف بود و به خیال خودشان می‌خواستند بیت امام را راضی کنند تا نامه ایشان در رسانهها پخش نشود، البته آقایان ظاهرا قصد خیر داشتند و می‌خواستند جلوی فتنه گرفته شود.

من گفتم: "آخر این چه حرفهایی است که شما می‌زنید، من گناهکار نیستم که توبه کنم، اعتراف به امر دروغ گناه است"، و بعد از دوسه ساعت مشاجره آقای نوری گفت: "اگر شما بنویسید منافقین در بیت من نفوذ داشتند امام خوش می‌آید"، من گفتم: "امام از دروغ خوشش می‌آید؟" ایشان گفتند: "لا بد چیزی بوده است" آقای نوری که این جمله را گفت من خیلی عصبانی شدم و گفتم "...: خورده است هر که می‌گوید منافقین در خانه من نفوذ کرده‌اند و آنها به من خط می‌دهند، بلند شوید بروید."

این گفته من که با تندی بیان شد موجب گردید که آنها ساکت شوند و دیگر به اصرار خود ادامه ندهند، بعد از مدتی گفتم: "حالا که اصرار دارید من خودم سرفرصت یک چیز مناسبی با فکر خودم می‌نویسم که خیال همه شما را راحت کنم"، بالاخره آنها بلند شدند رفتند و من به فکر خودم آن نامه ۱/۷ را که از رسانهها منتشر شد نوشتم و به وسیله آقای نوری برای دفتر امام فرستادم. بعد آقای نوری زنگ زدند که بالاخره آن چیزی را که ما می‌خواستیم شما ننوشتید، گفتم: "دیگر همین است که نوشتم."

به یاد دارم فردای آن روز در همان بحران آقای حاج شیخ حسن ابراهیمی به من گفت: "شما که زندگی خودتان را وقف امام کرده‌اید الان هم چون ایشان نوشته‌اند اداره منزل شما در اختیار منافقین است شما این را قبول کنید و بنویسید که حرف امام زمین نخورد و در راه ایشان فداکاری کرده باشید" من از این پیشنهاد خیلی تعجب کردم، من حرف دروغ و تهمتی را به خود بخرم تا حرف ناصحیح دیگری زمین نخورد، این چه منطقی است؟

س: حضرتعالی فکر می‌کنید آقای حاج شیخ عبدالله نوری یا افراد دیگر در این قضایا نقش یکی از عوامل توطئه را ایفا می‌کردند یا اینکه واقعا قصد و نیت خیر داشته‌اند؟

ج: آقای حاج شیخ عبدالله نوری از افراد خوش استعداد و باهوش و فاضل و علاقه‌مند به اسلام و انقلاب می‌باشد و تا حال پستهای حساسی را در انقلاب متصدی شده و خوب اداره کرده است، و به نظر می‌رسد در جریان نامه ۱/۶ ایشان از بیت امام مبعوث بودند و ظاهرا قصد اصلاح داشتند. شنیدم ایشان گفته بودند آقایان تصمیمات حادی داشتند و من با این اقدام می‌خواستم از انجام کارهای حاد جلوگیری کنم، حالا آن تصمیمات چه بوده و چه کسانی تصمیم داشته‌اند، نمی‌دانم. یکی از آقایان معروف

به من گفت من اطلاع دارم که آقایان بالا می‌خواستند از شما اقرار بگیرند که با منافقین همکاری داشتید و شما را به این اتهام بازداشت و محاکمه و شاید اعدام نمایند تا خیالشان برای همیشه راحت شود، و در همان زمان در یکی از روزنامه‌ها خواندم که امام جمعه رفسنجان گفته بود چرا فلانی را بازداشت و محاکمه نمی‌کنید، و همچنین شنیدم گفته شده بود منتظری بینابین به ضرر ماست، یا باید رهبر در اختیار ما باشد و یا اصلاً نباشد.

نامه ۶۸/۱/۷ در پاسخ به نامه ۱/۶

س: همان‌گونه که اشاره فرمودید حضرت‌عالی با اصرار برخی از افراد در تاریخ ۶۸/۱/۷ نامهای را به حضرت امام نوشتید که از رسانه‌ها نیز پخش شد، لطفاً بفرمایید مفاد آن نامه چه بود و آیا چنانکه در رسانه‌ها اعلام شد حضرت‌عالی در آن نامه رسماً از قائم‌مقامی رهبری استعفا کردید؟

ج: من از باب اینکه امام استادم بوده‌اند با اینکه نامه ۱/۶ منسوب به ایشان تند بود روی همان اعتمادی که به دستگاه امام داشتم و با اصرار آقایان خیلی محترمانه نامهای برای ایشان نوشتم، این نامه تقریباً پاسخ مطالبی بود که در نامه ۱/۶ آمده بود، و در آن نوشتم: "راجع به تعیین اینجانب به عنوان قائم‌مقام رهبری، خود من از اول جدا مخالف بودم، و با توجه به مشکلات زیاد و سنگینی بار مسئولیت، همان وقت به مجلس خبرگان نوشتم که تعیین اینجانب به مصلحت نبوده است و اکنون نیز عدم آمادگی خود را صریحاً اعلام می‌کنم"، در آن شرایط من مایل نبودم چیزی بنویسم چون آن را حاکی از ضعف می‌دانستم ولی در مقابل اصرارهای زیاد و جلوگیری از وقوع فتنه ناچار شدم این تعبیرات را بنویسم، و معنای این جمله استعفا نیست چون کسی به من مقام نداده بود تا بخواهم از آن استعفا بدهم. هر چند من از اول هم به مقام علاقه نداشتم، این مقامها جز مسئولیت و گرفتاری برای انسان چه ارزشی دارد؟ این عباس می‌گوید بر امیرالمومنین (ع) در "ذی‌قار" وارد شدم در حالی که کفششان را وصله می‌کردند، حضرت فرمودند: "ما قیمة هذه النعل" این کفش چقدر ارزش دارد؟ گفتم ارزش ندارد، حضرت فرمودند: "والله لاهی احب الی من امرتکم الا ان اقیم حقا او ادفع باطلا" (۱) به خدا سوگند این کفش از امارت و حکومت شما نزد من محبوبتر است مگر اینکه بتوانم حقی را بپا دارم یا باطلی را برطرف کنم. اگر انسان نتواند حق را به پا دارد یا از باطلی جلوگیری کند فقط اسم باشد چه‌فایده‌ای دارد جز مسئولیت سنگین؟ بر اساس فرمایش حضرت، کفش نیاز انسان را برطرف می‌کند اما حکومتی که انسان نتواند توسط آن به اسلام و به مردم خدمت کند فقط مسئولیت است و برای انسان وزر و وبال دارد، این یک واقعیتی است. نظر من نسبت به مرجعیت هم به همین شکل است، مرجعیت هدف نیست وسیله است برای خدمت به اسلام و حوزه‌های علمیه، حالا بعضی‌ها می‌آیند به من می‌گویند باید برای جلب نظر بعضی افراد این کارها را کرد که مرجعیت شما تثبیت شود، من می‌گویم چه داعی داریم؟ ما یک طلبهای هستیم که مشغول درس و بحثان هستیم اگر کسی آمد از ما مسالهای پرسید جواب می‌دهیم، نیامد هم بروند جای دیگر مسالشان را پرسند، ما بیاییم راهبیتیم بگوییم از ما مسائلتان را پرسید؟ ما در سابق از روی مزاح می‌گفتیم: اگر در یک زمان دکترها زیاد بشوند آیا باید وسایلشان را در یک‌زنبیل بگذارند و راه بیفتند مانند دستفروشان که ایها الناس ما کار دکتری می‌کنیم؟ حالا ما راه بیفتیم بگوییم با مرجعیت کار دارید یا نه؟ ما مشغول درس و بحثان هستیم، کسی هم مساله پرسید جواب می‌دهیم، ما داعی نداریم که خودمان را در معرض این مسائل قرار بدهیم، منظور این است که این‌گونه کارها غیر از مسئولیت و گرفتاری و اینکه در روز

قیامت انسان باید جواب بدهد فایده‌ای ندارد. بالاخره من استعفا ندادم، و کسی به من مقام نداده بود تا بخواهم استعفا بدهم، آنچه در مصوبه مجلس خبرگان آمده بود این بود که برای رهبری بعد از امام مردم به ایشان علاقه دارند، این امر یک خبر بود نه جعل مقام برای من، و اگر فرضاً من مقامی داشتم آنها حق عزل مرانداشتند. خبرگان اساساً حق نداشتند مرا نصب یا عزل نمایند، آنها فقط به عنوان خبره نظر خودشان را ابراز می‌کنند، و اگر بناست مجتهد از طرف ائمه (علیهم‌السلام) منصوب باشد چنانکه آقایان می‌گویند رهبر هم حق ندارد مجتهدی را عزل یا او را به رهبری نصب کند، من از طرف مرحوم امام منصوب نبودم تا ایشان بخواهند مرا عزل کنند. یک مجتهد یک مجتهد دیگر را نمی‌تواند عزل کند چون هر دو از نظر مشروعیت در عرض هم هستند (۲). من به خاطر رعایت حال امام و اینکه آقای نوری و دیگران آمدند اینجا اصرار داشتند که یک چیزی بنویس یک نامه محترمانه به ایشان نوشتم فقط برای رعایت حال ایشان و کاستن بحرانی که ایجاد شده بود، و گرنه مایل نبودم چیزی بنویسم و از روی ضرورت چنین چیزی نوشتم، و این نامه از رسانه‌ها پخش شد. (پیوست شماره ۱۷۳)

۱ نهج‌البلاغه، خطبه ۳۳

۲ همین مطلب را حضرت امام (قدس سره) در کتاب حکومت اسلامی صفحه ۵۷ چنین بیان داشته‌اند...: "لکن فقها "ولی مطلق" به این معناییستند که بر همه فقهای زمان خود ولایت داشته باشند و بتوانند فقیه دیگری را عزل یا نصب نمایند، در این معنا مراتب و درجات نیست کمیکی در مرتبه بالاتر و دیگری در مرتبه پایین‌تر باشد، یکی وائی و دیگری وائی‌تر باشد."

نامه ۶۸/۱/۸ منسوب به امام

بعهد هم نامه ۱/۸ ایشان به وسیله رسانه‌ها منتشر شد که لابد آقایان دیده‌اند، بعضی از آقایان می‌گفتند: "ما در جواب کسانی که به نامه ۱/۶ تمسک می‌کنند می‌گوییم آقای منتظری مصداق نامه ۱/۸ امام است نه نامه ۱/۶"، من به آنها گفتم: "به فرض که این هر دو نامه از امام باشند من نه مصداق نامه ۱/۶ هستم و نه مصداق نامه ۱/۸، شخصیت و هویت افراد به نامه‌های امام نیست، با اینکه من بیش از شما به امام ارادت دارم ولی این هویت‌های اعتباری منتسب به غیر هیچ ارزش ندارد، هر کس خودش خودش است با خصلتهای ذاتی و اکتسابی که واجد است، منتظری در حد خودش فردی است مستقل و دارای فکر و نظر، و استاد برخی مسئولین بالای نظام و علمای حوزه علمیه قم و شهرستانها بوده است."

منتظری بحمدالله و منته نه دین خود را از دست داده و نه عقل خود را و نه معلومات خود را، و معمرین حوزه علمیه قم همه به یاد دارند زمانی که مرحوم امام فقط چند شاگرد منظومه و اسفار داشتند من به همراه مرحوم شهید مطهری بودیم که ایشان را وارد صحنه فقه و اصول حوزه کردیم و به افراد معرفی می‌کردیم و در این رابطه با مخالفتها و استهزا بسیاری از افراد مواجه شدیم، و هر چند من طبعاً خوش ندارم کسی از من تعریف کند تا چه رسد به خودم، ولی هنگامی که یک بسیج عمومی ناجوانمردانه از ناحیه افراد و ارگانها و رسانه‌ها علیه من انجام شده و می‌شود اگر من سکوت کنم در حقیقت اعتراف به گناه است، مرحوم مدرس وقتی دیدند همه علیه او هماهنگ شده و می‌گویند: "زنده‌باد رضاخان، مرگ بر مدرس" ایشان خودشان گفتند: "زنده باد خودم". من خودم در آن زمان در حوزه موقعیت داشتم، من یکی از مدرسین حوزه بودم، بعهد هم در انقلاب فعالیتهایی داشتم هم زندان رفتم هم دفاع کردم هم برای آقای خمینی در زندان کتک خوردم، برای یک کلمه "آیت‌الله" که در بازجویی می‌نوشتیم به من اعتراض می‌شد که چرا اسم آقای خمینی را با آیت‌الله می‌نویسی، مع‌ذک ما

این کارها را وظیفه خودمان می‌دانستیم، منتی هم بر هیچ کس نمی‌خواهم بگذارم. آن وقتی که من را به طبس تبعید کرده بودند مرحوم آقای حاج غلامرضا قدیری آمد به دیدن من گفت می‌خواهم بعضی جاها بروم، گفتم هیچ جا نمی‌خواهد بروی، بلند شو برو برنامهریزی کنید شهریه امام را جور کنید که شهریه ایشان تعطیل نشود. همان وقتی هم که امام را بازداشت کردند من رفتم تهران آقای عسکراولادی و دیگران را دیدم، یکلیست از افراد بازاریها تهیه کردم و به آنها گفتم اگر می‌خواهید انقلاب محفوظ بماند الان شهریه امام باید پرداخت شود. خلاصه کیسه گدایی را برداشتیم این طرف و آن طرف رفتیم که شهریه امام تعطیل نشود، برای اینکه ایشان محور انقلاب بودند می‌خواستیم این علم پا برجای باشد، آن کسانی که در انقلاب بوده‌اند و راجع به مسائل شناخت دارند می‌دانند. حالا چه مسائلی پیش آمده، باید از دیگران که مصدر این کارها هستند سؤال کرد؟ البته گفتم من آدمی نیستم که به دنبال مقام باشم و الا با توسل به این شیوه‌هایی که این آقایان عاقلانه می‌دانند خیلی خوب می‌توانستم موقعیت خودم را حفظ کنم، من هیچگاه مایل نبودم که وجود تبعی ظلی کسی باشم و شخصیت من وابسته به غیر باشد، در نامه امیرالمومنین (ع) به امام حسن (ع) می‌خوانیم: "لا تکن عبد غیرک و قد جعلک الله حرا". شخصیت‌های اعتباری نزد خدا هم‌پی ارزش است مگر اینکه مقدمه خدمت به اسلام و مردم باشد، "ان اکرمکم عندالله اتقیکم".

من حساب همه کسانی را که در این جریان دست داشتند و این همه جوسازیهای ظالمانه یک طرفه را انجام دادند من البدو الی الختم به خدای بزرگ و روز جزا محول کرده‌ام، الحمدلله به حساب کتاب و روز جزا اعتقاد دارم. (پسیوست شماره ۱۷۴)

س: در نامه ۶۸/۱/۸ به حضرتعالی سفارش شده است که: "بیت خود را از افراد ناصالح پاک نمائید و از رفتن و آمد مخالفین نظام که به اسم علاقه به اسلام و جمهوری اسلامی خود را جا می‌زنند جدا جلودگیری کنید"، آیا افراد ناصالحی در بیت حضرتعالی بودند یا اینکه مثلاً مخالفان نظام در آنجا رفتن و آمد می‌کردند؟

ج: آقایانی که به هر جهت با من مخالف بودند بیشترین تبلیغات خودشان را متوجه بیت و دفتر من کرده بودند، و به مرحوم امام نیز چنین القامی کردند. یکروز داستان سیدمهدی را علم کردند در صورتی که او یکروز هم جزو دفتر من نبود، البته او همه جا می‌رفت و حتی دفتر امام هم می‌رفت، و بالاخره او هر چه بود در سال ۶۵ بازداشت و در سال ۶۶ اعدام شد، ولی مساله بیت و دفتر من هر روز سوژه آقایان بوده است، در حالی که:

اولاً: همه علما در قم و جاهای دیگر برای پاسخگویی به مراجعین دفتر دارند، مگر همه مجبورند دفترشان را مطابق میل شما تنظیم نمایند؟ هر کس مطابق کار و نیاز و سلیقه خودش افرادی را که به آنان اعتماد دارد انتخاب می‌کند، شما قبول ندارید مراجعه نکنید ولی حق تبلیغات سو ندارید. و ثانیاً: از قرار گفته‌های آقایان فقط دفتر من مرکز تجمع شیاطین است ولی دفتر علمای دیگر و بالاتر از آنها دفتر مرحوم امام مرکز تجمع ملائکه الله بوده است، قضاوت این امر با کرام الکاتبین و با آنهاست که از نزدیک رفتن و آمد داشته‌اند.

بقای بر وکالت

س: بفرمایید پس از کنار رفتن از قائم مقامی، همچنان مانند سابق در وکالت امام باقی بودید یا خیر؟

ج: قبلا این مساله را عرض کردم که پس از نامه ۱/۶، من به آقای حاج شیخ عبدالله نوری که اینجا آمده بود گفتم می‌خواهم یک چیزی بنویسم بزنم درب دفتر که من دیگر از طرف ایشان وجوهات را نمی‌پذیرم، ایشان یک کمی جا خورد و گفت نه این درست نیست، بعد هم بانامه من به تهران رفت و روز بعد به فاصله نیم‌ساعت دوبار تلفن زد، اول اینکه امام گفته‌اند: "شما همچنان که سابق وکیل من بودید از حالا بعد نیز وکیل من هستید"، و من هم تا آن وقت که ایشان به رحمت خدا رفتند به عنوان وکیل ایشان عمل می‌کردم، نیم ساعت بعد باز آقای نوری زنگ زد که بیت امام می‌گویند: "ما نامه ۱/۶ را پاره کردیم و آن نامه از ما نیست، اگر این نامه به دست کسی افتاد از بیت شما به دست‌افراد افتاده است"، این حرفی است که آقای نوری در تلفن از بیت امام گفت، و بعد نامه ۱/۸ را از رادیو پخش کردند و روزنامه‌ها هم نوشتند، حالا نامه ۱/۶ از خود ایشان (مرحوم امام) بوده و ایشان بعدا پشیمان شده‌اند یا از کسی دیگر من نمی‌دانم، البته این نامه برای چند نفر هم در همان بیت امام توسط حاج احمد آقا خوانده شده بود، می‌گویند در حضور امام هم خوانده شده، برای من هم یک نسخه به وسیله آقای محمدعلی انصاری فرستادند، اما مطمئنا این نامه به خط امام نیست، ممکن است حداکثر املائی ایشان باشد، و بالاخره نامه ۱/۶ را در آنوقت پخش نکردند و در صحیفه‌نور نیز آن را نیاورده‌اند و فقط نامه ۱/۷ من و ۱/۸ مرحوم امام را پخش کردند و از تلفن آقای نوری و از نحوه عمل آقایان معلوم شد که ایشان به پخش نامه ۱/۶ راضی نیست و اگر فرضا اول هم راضی بوده‌اند بعدا پشیمان شده‌اند، و روی این اصل من از آن نسخه‌ای نگرفتم و هر کس نسخه‌ای از آن را طلب کرد ندادم، هر چند دیگران که مدعی علاقه و ارادت به ایشان هستند بر خلاف نظرایشان آن را به صورتهای مختلف و از قبیل نقل بسه معنا منتشر کردند و منتشر می‌کنند و آخرالامر خود آن را با یک قلم‌خوردگی منتشر کردند، جزاهم‌الله خیرا. جای تاسف است که آقایان نوعا امام بلکه اسلام و دین را صرف مقاصد سیاسی خود می‌کنند و حمایت از امام هم بهانه است و من تصمیم داشتم نامه را در این کتاب نیاورم ولی چون آقایان آن را منتشر کردند به ناچار من هم آن را ذکر کردم.

انتشار گسترده رنجنامه حاج احمد آقا خمینی

پس از جریان نامه ۶۸/۱/۶ و ۶۸/۱/۸، آقای حاج احمد آقا نامه مفصلی مشتمل بر دروغها و اتهامات به نام "رنجنامه" خطاب به اینجانب نوشت و در سطح وسیع هم مستقلا چاپ و منتشر کردند و روزنامه‌ها هم آن را مفصلا منتشر نمودند، و بتدریج روزنامه‌ها شروع کردند اراجیف و تهمت علیه من بسهم بیافند، البته حجم تبلیغات و جوسازی‌ها بعد از رحلت امام بود که شدت پیدا کرد ولی آغاز آن از زمان حیات ایشان بود، حالا امام مطلع بودند و یا در اثر کسالت از این مسائل بی‌اطلاع بودند نمی‌دانم.

آخرین نامه به امام

بالاخره من در این رابطه نامه پنج‌صفحه‌ای مورخه ۶۸/۲/۱۸ را خطاب به ایشان نوشتم (پیوست شماره ۱۶۵) که ظاهرا آن را به امام ندادند و گرنه بعید بود ایشان عکس‌العملی نشان ندهند، و این هم یکی از مظاهر عدالت آقایان است که آنان حق داشته باشند در جراید و مطبوعات در سطح وسیع کسی را ناجوانمردانه مورد حمله و هجوم قرار دهند و او توان و حق دفاع نداشته باشد و هیچ جریده‌ای جرات نکند نامی از او ببرد، و الی‌الله‌المشتکی.

لحن نامه جو و شرایطی را که مرا وادار به نوشتن چنین نامه‌ای کرده نشان می‌دهد، خداوند از

مفتنین نگذرد، و خدا را شکر که آنان نیز به خواسته‌های دنیوی خود نائل نشدند، و من نیز از مسئولیتهای سنگین نجات یافتم. من هیچ‌گاه طالب مقام نبوده و نیستم، و خدا را شکر که برای تحصیل مقام تا حال قدمی برنداشتم.

سیاست یک بام و دو هوا

آقایانی که ادعای پیروی از امام را دارند با وجود نامه ۱/۸ چرا از پخش درسهای من که خودشان هم استفاده می‌کردند جلوگیری کرده و می‌کنند، و چرا هر روز به بهانه‌های واهی مزاحم درس و شاگردان می‌شوند؟ چرا از ناحیه اطلاعات و دادگاه ویژه بسیاری از شاگردان مرا که از مخلصین امام و انقلاب هستند بازداشت می‌کنند و در آخر از آنان تعهد می‌گیرند که در درس من شرکت نکنند؟ چرا از ناحیه اطلاعات کتابهای مرا از قبیل رساله عملیه یا خطبه حضرت فاطمه زهرا (س) و حتی کتاب ولایت‌فقیه که کتاب سال شناخته شد (پیوستهای شماره ۱۷۵ الی ۱۷۷) و ترجمه آن را از کتابفروشیها جمع می‌کنند و به فروشندگان خسارت وارد می‌آورند؟ من فراموش نمی‌کنم که یکروز آقای خامنه‌ای می‌گفت: "من شبهای جمعه که درس نهج‌البلاغه شما از تلویزیون پخش می‌شود کتاب را باز می‌کنم و مثل یک شاگرد مقابل تلویزیون می‌نشینم و گوش می‌دهم، چون ما خراسانی‌ها مخصوصاً به ادبیات اهمیت می‌دهیم و شما نکات ادبی را خوب بیان می‌کنید." آیا صحیح است که ما فقه و علم را فدای اغراض سیاسی کنیم؟ جوی درست کرده‌اند که افراد قهراً از حضور در درس من وحشت می‌کنند و گاهی افرادی را که در درس حاضر می‌شوند از برخی حقوق و مزایای اجتماعی محروم می‌کنند، یا اگر در جایی مشغول به کار هستند آنان را اخراج می‌کنند تا افراد بترسند و در درس و منزل و جماعت من حاضر نشوند (۱)، و جو آنقدر تند بود که حتی آقای خاتمی نیز آن اوایل وقتی که وزیر ارشاد بودند به قم می‌آیند و شاید مبعوث بوده‌اند و یک شب وقت خود را صرف می‌کنند که طلاب و فضلاء خراسانی را از آمدن به درس من منصرف کنند، هر چند آنان نپذیرفتند، البته شنیدم بعداً آقای خاتمی از این کار خود اظهار پشیمانی کرده‌اند.

حالا فرضاً در من اشکالاتی وجود داشته باشد خویشان و بستگان من چه گناهی مرتکب شده‌اند؟ از بساب مثال و نمونه یاد آور می‌شوم: صبیح‌اخیر من سعیده خانم منتظری که دارای فوق‌لیسانس ادبیات می‌باشد در پی اعلام استخدام اداره آموزش و پرورش قم به آنجا مراجعه کرده بود و آنان پس از طی مراحل گزینشی و استفسار از همسایگان راجع به خصوصیات او، وی را به دبیرستانی معرفی کرده بودند و چند وقتی مشغول بود تا اینکه یک روز مدیر دبیرستان اظهار می‌کند که دیگر شما نیاید، و در جواب سؤال از علت این دستور می‌گوید چرا ندارد. وقتی به اداره آموزش و پرورش مراجعه می‌کنند و علت را جویا می‌شود آنان نیز در جواب طفره می‌روند و حتی حقوق او را هم نمی‌پردازند، تا اینکه روزی یکی از شاگردان او را می‌بیند و به او نسبت به مرگ پدر تسلیم می‌گوید دختر من می‌گوید پدر من که نمرده است و معلوم می‌شود که وقتی شاگردهای کلاس علت نیامدن معلمشان را از خانم مدیره سؤال می‌کنند او گفته است که پدرش فوت شده و عزادار است و دیگر نمی‌تواند بیاید. بعد از این ماجرا دختر من به دبیرستان رفته و به هر صورت شده در کلاس حاضر می‌شود و به شاگردان می‌گوید: "من در این مدت غیر از مسائل درسی صحبتی با شما نداشتم و خودم را هم معرفی نکردم ولی حالا ناچارم بعضی مسائل را به شما بگویم، من فرزند فلانی هستم و پدرم نیز در قید حیات است"، و چند کلمه‌ای برای آنان صحبت می‌کند که پس از خروج از کلاس مورد عتاب مدیر دبیرستان قرار می‌گیرد که

چرا بدون اجازه سر کلاس رفتی؟ وی سپس راجع به این موضوع خیلی محترمانه نامهای به آقای هاشمی رئیس جمهور و نامهای به آقاسای دری نجف آبادی که مسئول گزینشهاست نوشت که متأسفانه یا خوشبختانه هیچ کدام نه جواب دادند و نه اقدام کردند. این است نمونه حکومت عدل علی (ع) که آقایان مدعی پیروی از آن می‌باشند؟ و این است مزد کسی که سالها خود و خانواده‌اش را وقف اسلام و انقلاب کرده است، و سالهای خوب عمر خود را در زندانها و تبعیدها سپری کرده است. البته من اگر خدمتی کرده‌ام به عنوان انجام وظیفه بوده‌ام برای مزد ولی اخلاق اسلامی اقتضا می‌کند سابقه اشخاص و خدمات آنان رعایت شود. حاطب بن ابی بلتعنه با اینکه در اثر گزارش دادن اجتماع مسلمین مدینه برای جهاد به کفار مکه گناه بزرگی مرتکب شده بود پیامبر اکرم (ص) به سبب سابقه خوب او در جنگ بدر از گناه او صرف نظر نمود (۲۰) چند سال پیش هم که من برای ناراحتی قلب و کلیه به بیمارستان لقمان حکیم تهران مراجعه کردم، با اینکه اول پزشکان اصرار بر لزوم مراقبت پزشکی داشتند ولی در اثر ایجاد جورعب و وحشت از طرف بعضی بچه‌های اطلاعاتی که در بیمارستان حضور پیدا کرده بودند یکدفعه لحن آنان عوض شد و ما را به قم برگرداندند. همه اشکال این است که بچه‌های تند بی‌اطلاع از مسائل مصدر بعضی امور شده‌اند و بدون توجه به عکس العمل بعضی تندپاها کارهایی را انجام می‌دهند و بزرگان با اطلاع یا ساکتند و یا خودشان تحریک هم می‌کنند، که البته اینها نمونه‌هایی بود که عرض کردم و گرنه مطالب گفتنی در این باب بسیار است.

۱ هرچند با وجود این آزار و اذیتها و محدودیتها درس معظمه یکی از پرجمعیتترین درس حوزه علمیه قم به شمار می‌آید.
۲ دراسات فی ولایة الفقیه و فقه الدوله الاسلامیه، ج ۲، ص ۷۴۰

اعتراضات پنهان و آشکار مردمی

س: با وجود اینکه حضرتعالی در نامه ۶۸/۱/۷ همگان را به حفظ آرامش دعوت فرمودید گویا در گوشه و کنار به صورتهای مختلف اعتراضاتی از سوی مردم انجام پذیرفت که اوج آن در نجف آباد و به صورت تظاهرات و اعتراضات خیابانی بوده است، در این زمینه اگر مناسب می‌دانید توضیحاتی بفرمایید.

ج: من با اینکه در نامه خود به مردم تذکر داده بودم که در مقابل تصمیم امام (ره) عکس العمل نشان ندهند شنیدم مردم نجف آباد تظاهرات کرده‌اند و چنانکه نقل شد برخی از مسئولین و از جمله استاندار وقت اصفهان نظر داده بودند که سپاه به مردم حمله کند که در نتیجه جمعی کشته می‌شدند، لذا من به مردم نجف آباد نامهای نوشتم و به وسیله آقای دری که در آن زمان رئیس دفتر من بود به نجف آباد فرستادم و آقای دری گفتند من به زحمت آنان را از تصمیمی که داشتند منصرف کردم و به وسیله خواندن نامه مردم را قانع کردم. بعدا شنیدم که آیت‌الله موسوی اردبیلی در سمت امامت جمعه تهران اهمیت نامه مرا یاد آور شده‌اند. (پیوست شماره ۱۷۸)

موضعگیری نمایندگان مجلس

س: پس از حوادث فروردین ۱۳۶۸ ظاهرا تنشها و موضعگیریهایی از سوی نمایندگان مجلس شورای اسلامی به صورت پنهان و آشکار صورت گرفت و حتی یکی از جلسات علنی مجلس به

تشنج کشیده شد و متعاقب آن بلافاصله نامه‌ای منسوب به حضرت امام خطاب به نمایندگان مجلس به تاریخ ۶۸/۱/۲۶ منتشر گردید، لطفاً بفرمایید علت اصلی این تنشها چه بود و آیا اشکالات و ایراداتی که به نامه ۶۸/۱/۶ وارد است درباره این نامه هم صدق می‌کند؟

جمهوری اسلامی: ببله، پس از سروصداها در مجلس، نامه‌ای به نام مرحوم امام به تاریخ فوق خطاب به نمایندگان مجلس منتشر شد، ولی آقایانی که کارشناسی کرده و خط امام را با خط حاج احمد آقا مقایسه کرده‌اند اظهار می‌دارند که خط نامه، خط حاج احمد آقا می‌باشد، حالا با نظر امام بود یا نه، العلم عندالله. در کتاب "واقعیتها و قضاوتها" هم راجع به جعلی بودن و مخدوش بودن نامه‌هایی که این اواخر به نام حضرت امام صادر شده بود مطالب قابل توجهی آمده است. در همان ایام در جمع آقایان شاگردان درس سخنانی در مورد روند قضایای پیش آمده بیان کردم که مورد توجه قرار گرفت. (پیوست شماره ۱۷۹)

س: گویا پس از درگذشت والد حضرتعالی هم بیش از ۲۰۰ نفر از نمایندگان مجلس شورای اسلامی با ارسال نامه‌ای که از تریبون مجلس قرائت شد درگذشت ایشان را به حضرتعالی تسلیت گفتند (۱)، لطفاً بفرمایید محتوای این نامه چه بود و چه کسانی آن را امضا کرده بودند؟ ظاهراً در سال ۶۹ نیز عده‌ای از نمایندگان با ارسال نامه‌ای سالگرد درگذشت پدر حضرتعالی را تسلیت گفتند، در این باره نیز توضیح بفرمایید.

ج: ببله، در آن زمان نمایندگان مجلس نامه تسلیتی برای من فرستادند و بیشتر از دوستان آن را امضا کرده بودند، شاید الان این نامه باشد. در سال ۱۳۶۹ هم به مناسبت اولین سالگرد درگذشت پدر من عده‌ای از نمایندگان پیام تسلیت دیگری برای من فرستادند که البته به خاطر شرایط آن روز و افزایش محدودیتها تعداد امضاکنندگان آن کمتر از نامه اول بود، شاید حدود هفتاد هشتاد نفر آن را امضا کرده بودند. (پیوست شماره ۱۸۱)

۱ - مرحوم حاج علی منتظری والد بزرگوار فقیه عالیقدر در تاریخ اول خرداد ۱۳۶۸ به رحمت ایزدی پیوست. مراسم تشییع جنازه آن مرحوم باشکوه فراوان انجام و در گلزار شهدای شهرستان نجف آباد به خاک سپرده شد. آیتالله العظمی منتظری در پیامی که همان موقع انتشار یافت از همه تشکر کردند. (پیوست شماره ۱۸۰)

بطلان نظریه ولایتعهدی

س: به نظر حضرتعالی آیا مساله ولایتعهدی در اسلام معهود است و در بحث ولایتفقیه آیا ولی فقیه می‌تواند بعد از خود را مشخص کند؟

ج: نه، این ولایتعهدی از خصوصیات نظام شاهنشاهی است، ما در قانون اساسی چیزی به عنوان ولایتعهدی نداریم، حتی دوازده امام ما هم که یکی پس از دیگری امامت را به عهده داشتند از طرف خدا و پیامبر (ص) مشخص شده بودند و مشروعیت هر یک به دست دیگری نبوده است، ما چنین چیزی در شریعت اسلام نداریم، این تز نظام شاهنشاهی و سلطنت طلبهاست، در زمان غیبت مردم هر زمان بر اساس ملاکهای اسلامی حق دارند از بین افراد واجد شرایط رهبر خود را مشخص کنند. دوتا مجتهد هم که از نظر علم و سایر شرایط مساوی باشند در عرض هم هستند منتها اگر مردم بر اساس رای و نظر واقعی خود مجتهدی را که شرعاً واجد شرایط باشد به عنوان رهبری انتخاب کردند در همان زمان او مقدم بر دیگران است ولی او حق نصب برای بعد از خود را ندارد.

س: همان‌گونه که می‌دانید در این اواخر از سوی افراد مختلف تلاشهایی صورت می‌گرفت تا مرحوم امام در این زمینه دخالت کرده و رسماً رهبر بعد از خود را مشخص نمایند، و برای رسیدن به این هدف اولین اقدام آنان ملوک‌کردن ذهن ایشان نسبت به حضرت‌عالی بود، به نظر شما چه کسانی نقش اصلی را در این زمینه به عهده داشتند و هدف نهایی آنان چه بود؟

ج: من نمی‌خواهم درباره افراد و مقاصد آنها قضاوتی کنم، همه اشکالها بر سر این است که امام در این یکی دو سال آخر از مسائل منقطع شده بودند، همان‌گونه که عرض کردم قائم‌مقام وزیر وقت اطلاعات آقای فلاحیان چنانکه از او نقل کردند می‌گوید در این سالهای آخر کارهایی را که با امام داشتیم با احمد آقا حل و فصل می‌کردیم، بقیه مسائل هم همین‌طور بود، سایر وزرا هم همین‌طور بودند، امام در این اواخر مریض بودند و با سفارش پزشکها ایشان را حتی المقدور از مسائل دور نگه می‌داشتند، ما هم اینجا در قم مشغول طلبگی بودیم و فرصت اینکه هر روز بلند شویم برویم خدمت ایشان را نداشتیم و اگر هم می‌خواستیم مکرر به دیدن ایشان برویم باز هم مسائل دیگری درست می‌شد و حرفهای دیگری مطرح می‌شد. لابد کسانی بوده‌اند که در این قضایا نقش داشته و آنها را بوجود آورده‌اند، ایشان مجتهد بود فقیه بود عالم بود اما معصوم نبود بشر هم بود، بشر ضعف اعصاب هم پیدا می‌کند، پیرمرد هم می‌شود، ایشان در این اواخر بیماری سرطان هم داشتند، خوب اینها یک واقعیاتی است، اینها را که نمی‌شود منکر شد، در این روزهای آخر معلوم شد کسانی به فکر بوده‌اند که مرحوم امام را وادار کنند آقای حاج احمد آقا را برای بعد از خود تعیین کنند، از جمله استناددار وقت اصفهان طوملری خطاب به امام تهیه کرده بود بدین مضمون که در مسالرهبری شایستگی ملاک است و همان‌گونه که امام محمدتقی (ع) در نسالگی با وجود سن کم به امامت رسید و شایستگی آن را داشت آقای حاج احمد آقا هم شایستگی آن را دارند و خوب است شما ایشان را برای رهبری به مردم معرفی کنید. بعد از درگذشت امام نیز نقلهای متفاوتی از قول ایشان درباره آقای خامنه‌ای منتشر شد که بر فرض صحت شرعاً نمی‌تواند حجیت داشته باشد، زیرا نظر فرد غیر معصوم راجع به افسراد از حجت‌های شرعی نیست، البته فتوای او در مورد احکام برای مقلدهایش حجت است ولی قول او راجع به افراد از حجت‌های شرعی نیست. متأسفانه ما ایرانیها معمولاً از شخصیتها یا بت می‌سازیم و یا دیو، اما این را که کسی بزرگوار و خدمتگزار باشد ولی اشتباهاتی هم داشته باشد تصور نمی‌کنیم.

س: پس اینکه گفته می‌شود حکم ولی فقیه در یک مساله‌ای حتی برای سایر مجتهدین هم حجت شرعی است چیست؟

ج: آن یک مساله دیگری است، اینکه بگویند این آدم خوبی است یا آدم بدی اینکه حکم نیست، حداکثر اینکه قول او در حکم یک شاهد باشد نه بیشتر از آن، عمده این است که انسان نباید یک نفر غیر معصوم را بت بکنند، "الجاهل اما مفرط او مفرط" و متأسفانه بسیاری از افراد گرفتار افراط و تفریط هستند.

وصیتنامه حضرت امام (ره)

س: در جریان وصیتنامه معروف حضرت امام از حضرت‌عالی دعوت شد که در جلسه‌ای که بدین منظور تشکیل شده بود شرکت کنید، لطفاً مشروح این قضیه را توضیح بفرمایید، و نیز شنیده شده که وصیتنامه‌ای از مرحوم امام نزد حضرت‌عالی بوده است، آیا چنین چیزی صحت دارد یا نه؟

ج: من قبلا از مضمون وصیتنامه الهی سیاسی ایشان که الان چاپ شده است اطلاعی نداشتم، یک روز مرا دعوت کردند که بیایید آنجا، من رفتم یک عده دیگر هم بودند، بعضی از اعضای شورای نگهبان هم بودند، مثلا آقای حاج آقا لطف‌الله صافی بودند، آقای مهدوی‌کنی بودند، آقای هاشمی و آقای خامنه‌ای بودند، من هم نمی‌دانستم قضیه از چه قرار است، امام گفتند: این وصیتنامه من است و یک نسخه از آنرا ببرید در مجلس، یک نسخه از آن را هم ببرید مشهد، آقای مهدوی‌کنی را مسئول کردند که آن را ببرند مشهد که در کتابخانه حضرت (ع) حفظ شود، بعد امام فرمودند: شما چند نفر هم این نسخه را ببرید در مجلس. "من گفتم: البته بدون من چون من معذورم"، ایشان گفتند: ببله افسراد دیگر بروند، البته هیچکس نمی‌دانست که در آن وصیتنامه چه چیزهایی نوشته شده و اگر دیگران هم می‌دانستند من نمی‌دانستم، این راجع به آن وصیتنامه معروف.

اما یک بار دیگر در آن خانه محله عشقعلی که بودیم یک روز آقای سید سراج‌الدین موسوی یک پاکتی از امام خطاب به من آورد که در آن هم چسبانده و لاک و مهر شده بود و روی آن هم نوشته بودند: "این نامه را پس از مرگ من باز کنید"، و من از محتوای آن اطلاع نداشتم تا اینکه آقای محمدعلی انصاری در تاریخ ۶۷/۱۲/۲۸ یکی دو شب قبل از عید آمد اینجا و گفت: امام فرموده‌اند شما آن نامه را بدهید، البته اینکه آیا واقعا امام فرموده بودند یا نه خدا می‌داند، ولی طبع من این بود که به سبب اعتمادی که آن موقع به بیت امام داشتم گفته‌های آنان را حمل بر صحت می‌کردم. ولی بالاخره از همان جا معلوم شد که اینها برنامه کنار گذاشتن مرا تدارک می‌بینند، من به آقای انصاری گفتم شما یک رسید بدهید، او یک رسید نوشت و داد و من آن نامه را به او دادم. البته بعد شنیدم در یکجا گفته شده تنها کسی که در امانت خیانت‌نکرده فلانسی است، چسبون نامه امام پیش چند نفر بوده آنها باز کرده بودند ولی فلانی آن را باز نکرده است. بالاخره من اطلاع نداشتم که در آن نامه چه نوشته شده است.

یک نامه دیگر هم من از ایشان داشتم که الان هم آن را دارم که در آن نوشته‌اند پس از مرگ من پولهای من در اختیار چهار نفر باشد: یکی از آنها من هستم و دیگران آقایان پسندیده و حاج آقا باقر سلطانی و حاج آقا مرتضی حائری می‌باشند. (پیوست شماره ۱۸۲)

س: با توجه به این نامه و وصیت حضرت امام مبنی بر اینکه پولهای ایشان در اختیار شما چهار نفر قرار گیرد، آیا پس از رحلت ایشان به این وصیت عمل شد و پولهای ایشان در اختیار شما قرار گرفت؟ ج: خیر، پس از رحلت ایشان نه به من مراجعه شد و نه پولی در اختیار من قرار گرفت و ظاهرا در اختیار شورای مدیریت حوزه قرار گرفت.

رحلت حضرت امام خمینی (ره)

س: آیا حضرت تعالی به هنگام بیماری حضرت امام به ملاقات و عیادت ایشان رفتید، و اگر رفتید چه دلیلی داشت؟

ج: می‌دانید که پدر من تقریبا ده روز پیش از امام فوت شدند، من برای فوت پدرم نجف‌آباد بودم، رفتم بودم برای تشییع جنازه و فاتحه، بعد رادیو گفت که امام را عمل جراحی کرده‌اند، در آنجا بعضی افسراد می‌گفتند که شما همین الان یک تلگراف بزنید، من گفتم پدر من فوت شده‌است و هیچ‌کدام از آقایان به روی مبارکشان نیاوردند، در عین حال من از نجف‌آباد یک تلگراف به امام زدم بدین مضمون که

الحمد لله عمل شما موفقیت آمیز بوده است و خدا شفای کامل عنایت کند که متن آن ممکن است باشد. بالاخره من با اینکه مصیبت زده بودم تلگراف زدم بعد هم که آمدم قم دوبار توسط آقای دری که آن وقت مسئول دفتر من بود پیغام دادم که برویم به عیادت ایشان، آقای دری گفت: گفته اند، گفته اند، گفتیم حالا برویم و راهمان ندهند این چیز خوبی نیست. بعد هم وقتی ایشان فوت شدند پیام تسلیتی نوشتم که بخشی از آن در روزنامه کیهان آن زمان چاپ شد، و فردای آن روز فرزندم احمد را با آقای دری و آقای ایزدی فرستادم جماران که تسلیت بگویند و آنان رفتند و تسلیت گفتند، بعد هم خودم چندروز بعد با احمد آقا و آقاسعید رفتیم مرقد ایشان و از آنجا رفتیم جماران، صبح زود بود، به ما گفتند فعلا بمانید تا فلان کس بیاید، باران هم به شدت می بارید، گفتند احمد آقا خوابند و در حسینیه زنها هستند، شما حالا بروید در دفتر آقای توسل و از این حرفها که ظاهرا برای طفره رفتن بود، ما هم برگشتیم قم، بعد گویا به آقای هاشمی خبر داده بودند که فلانی آمده و برگشته است، ایشان هم گفته بود تحقیق کنید ببینید که فلانی کجا رفته خوب نیست ایشان بیاید و برگردد، بالاخره وقتی ما آمدم قم گفتند آنجا می گشته اند که شمارا پیدا کنند. بعد یک روز من به آقای طاهری خرم آبادی گفتم: "حالا که آقای هاشمی آن روز گفته که فلانی چرا برگشته شما به آقای هاشمی بگویید فلانی گفته من حاضریم به عنوان وظیفه اخلاقی چون شاگرد امام بوده ام در بیت امام بیایم و به خانواده ایشان تسلیت بگویم و هیچ نظر سیاسی هم ندارم، شما هم باشید، خبر آن هم نمی خواهم جایی گفته شود، اما اگر خواستند خبرش را بدهند من باید متن خبر را ببینم"، برای اینکه من احتمال می دادم که بگویند بله فلانی آمد و گفت من توبه کردم دل امام را به درد آوردم و از این دروغها که درست کرده بودند، آقای طاهری خرم آبادی گفت: "من به آقای هاشمی این مطلب را رساندم، آقای هاشمی گفت خیلی خوب"، بعد امروز و فردا کردند تا اینکه آقای هاشمی رفت شوروی و این کار را به آقای طاهری خرم آبادی محول کرده بودند. بعد آقای طاهری گفت من با حاج احمد آقا صحبت کردم او گفت: "رفقای ما صلاح ندانستند که ایشان بیایند"، گفتیم خوب حالا که صلاح ندانستند ما دیگر تکلیفی نداریم. (پیوست شماره ۱۸۳)

س: گویا حضرتعالی در قم هم مجلس ختمی برای ایشان برگزار کردید.
ج: بله جامعه مدرسین و دیگران ستادی برای مراسم ایشان تشکیل داده بودند ما به آنها گفتیم یک وقت هم برای من بگذارند، امروز و فردا کردند تا اینکه در اواخر برای من وقت گذاشتند، در مسجد اعظم قم مجلس گرفتیم و من شخصا اطلاعیای دادم و از همه دعوت کردم که در مراسم شرکت کنند (پیوست شماره ۱۸۴)، بعد هم افرادی که از جاهایی تحریک شده بودند آمدند مجلس را به هم زدند و به ناچار آیت الله صانعی برای ختم غائله منبر رفتند و من هم از مجلس خارج شدم، البته سر دسته آنان که از مسئولین آموزش سپاه بود بعدا آمد و از من عذرخواهی کرد و از دست حاج احمد آقا می نالید. برای سالگرد امام هم مجلسی در همین حسینیه شهدا گرفتم باز هم افرادی را فرستادند بهم زدند، لذا برای سال بعد که به من گفتند مراسمی بگیرید گفتم نه، من دیگر جلسه نمی گیرم "لا یدلغ المؤمن من جحر مرتین" مومن از یک سوراخ دوبار گزیده نمی شود، وظیفه ما بود که نسبت به امام احترام کرده باشیم حالا که نمی خواهند ما هم اصراری نداریم. پس از رحلت ایشان روزنامه ها و مجلات راجع به ایشان با افراد مصاحبه می کردند، و از جمله از طرف نشریه کیهان فرهنگی با من مصاحبه کردند، ولی

مصاحبه‌کنندگان مورد توییح قرار گرفتند و بالاخره نگذاشتند کیهان فرهنگی مصاحبه را چاپ کند و در نتیجه دفتر ما آن را پیاده و منتشر نمود. (پیوست شماره ۱۸۵)

ارسال پیام تبریک برای آقای خامنه‌ای

س: حضرتعالی پس از انتخاب آقای خامنه‌ای به رهبری جمهوری اسلامی، پیام تبریکی برای ایشان ارسال داشتید، علت ارسال این پیام چه بود و چه ضرورتی در این باره احساس می‌شد؟
ج: یکی از آقایان معروف که با من آشنا بود آمد اینجا و مصر بود که شما به ایشان پیام بدهید و صلاح نیست شما بی تفاوت باشید و قاعدتاً ایشان هم جواب خواهند داد و بسیاری از چالش‌ها برطرف می‌شود و مخالفین شما در اهداف شومی که دارند و شما را برای رسیدن به آنها کنسارزدند شکست خواهند خورد، و بالاخره من برحسب مصلحت‌اندیشی‌ها و حفظ وحدت پیامی دادم ولی جواب ایشان را در تلویزیون نخواندند و گفته شد ایشان گفته‌اند به من تلفنهای زیادی شده که چرا جواب دادی و من استخاره کردم بد آمد که جواب را بخوانند، و العهده علی‌الراوی. (پیوست‌های شماره ۱۸۶ و ۱۸۷) پس از وفات مادرشان هم به ایشان و هم به برادرانشان تلگراف کردم هیچ کدام جواب ندادند (پیوست شماره ۱۸۸)، و پس از حمله به حسینیه غارت اموال و... به ایشان نامه‌ای نوشتم آن را هم جواب ندادند (پیوست شماره ۱۸۹)، و بعدها به وسیله آقای مومن پیامی مشتمل بر هفت بند و همچنین نوار سخنرانی آقای فلاح‌زاده را برای ایشان فرستادم که آن هم بی جواب ماند با اینکه به آقای مومن گفته بودند جواب می‌دهم (۱۰).

۱- اجرای حمله به حسینیه و غارت اموال در بهمن‌ماه ۱۳۷۱ و نیز پیام معظمله به آقای خامنه‌ای توسط آقای مومن، به صورت مشروح در فصل یازدهم بیان شده است.

بازنگری قانون اساسی

س: حضرتعالی که ریاست مجلس خبرگان قانون اساسی را به عهده داشتید آیا در جریان تعویض برخی از قسمت‌های قانون اساسی نیز نقشی داشتید؟ آیا با شما مطرح شد که چنین تغییراتی بناست انجام شود؟ شنیده شده که حضرتعالی با این اقدام موافق نبودید، دلیل آن چه بوده است؟ نظرتان در مورد مواد فعلی از قانون اساسی که تغییر داده شده چیست؟

ج: در اینسکه قانون اساسی یک نواقصی داشت حرفی نیست، ما از همان اول چند اصل هم تنظیم کرده بودیم که یک اصل آن مربوط به این بود که اگر خواستند یکروز متممی برای قانون اساسی نوشته شود چگونه باید باشد، آیا لازم است دوباره خبرگان جمع شوند؟ آیا از مردم رای گیری شود یا به صورت دیگری باشد؟ شاید من متن آن اصل را هم داشته باشم، ولی آن وقت بنای دولت آقای مهندس بازرگان بر این بود که یکماه تصویب قانون اساسی تمام بشود با این حال سه ماه طول کشید و حوصله خیلی‌ها سر رفته بود، لذا هر چند پیش‌نویس چند اصل را کمیکی از آنها مربوط به چگونگی تنظیم قانون اساسی بود من به عنوان رئیس خبرگان آماده کرده بودم ولی مرحوم امام فرمودند: "بس است قضیرا جمع کنید"، ما هم سر و ته آن را جمع کردیم. اما بعدا برای تغییراتی که می‌خواستند بدهند یک روز آقای حاج احمد آقا آمد اینجا و گفت: "بناداریم اصلهایی را تغییر بدهیم و بناست شورای مصلحت نظام هم در قانون اساسی گنجانده شود، و شما به عنوان اینکه رئیس

مجلس خبرگان قانون اساسی بوده‌اید بیایید یک نامه به امام بنویسید که قانون اساسی نواقصی دارد و امام هم به شما بنویسند که شما جلسه‌ای تشکیل بدهید و این تغییرات را انجام بدهید، من گفتم: "من می‌دانم که قانون اساسی نقصهایی دارد اما در شرایط فعلی که ترازه قسط‌نام‌پذیرفته شده بود به عقیده من پهن کردن سفره قانون اساسی به مصلحت نیست، چون یک مشکلی که ما آن وقت به هنگام تصویب قانون اساسی داشتیم مشکل اهل سنت بود که آنان می‌گفتند شما چرا با ما مثل اقلیتها رفتار کرده‌اید، باید در مناطق ما آزادیهایی باشد، راجع به اصل مذهب رسمی کشور که باید تشیع باشد و راجع به رئیس جمهور که باید شیعه مذهب باشد آنان حرف داشتند، و الان سروصدا راه می‌اندازند و طلبکارمان می‌شوند چون آن زمان به آنان وعده داده شده بود که اگر یکروز بنا شد متممی برای قانون اساسی نوشته شود به این مسائل هم توجه می‌شود"، در عین حال من یک نامه‌ای هم به امام نوشتم که الان این تغییر را به مصلحت نمی‌دانم، قداست قانون اساسی از بین می‌رود و آن استقبالی که آن روز مردم برای رای دادن داشتند الان به آن شکل نخواهد شد، به قانون اساسی فعلی مراجع تقلید و عموم مردم رای داده‌اند و به مصلحت نیست قداست این قانون اساسی شکسته شود و دست‌کاریهایی در آن صورت گیرد. (پیوست شماره ۱۹۰)

بعد، از ما که مایوس شدند رفتند آقای مشکینی و دیگران را دیدند و بعد بعضی از آقایان تعیین شدند و آنان این تغییرات را صورت دادند بعد هم از مردم رای‌گیری شد، که البته من به این تغییرات رای ندادم، بعضی افراد دیگر هم رای ندادند.

س: قید مرجعیت برای رهبری هم در همین تغییرات برداشته شد؟

ج: ببله، و در همین تغییرات بود که یک قید "مطلقه" هم برای ولایت فقیه اضافه کردند، در حالی که ولایت مطلقه به این معنا که ولی فقیه هر کار دلش خواست بکند به نظر من درست نیست، خود خداوند سبحان در ارتباط با پیامبر اکرم (ص) می‌فرماید: "و ان احکم بینهم بما انزل الله" حکم مال خداست، پیامبر مجری دستورات خداست ولی فقیه هم باید مجری دستورات خدا باشد، آن هم بخصوص در زمان فعلی و بر اساس قانون اساسی ما که تعیین او بر اساس انتخاب است، مردم ولی فقیه را انتخاب می‌کنند که بر اساس قانون اساسی و دستورات اسلام عمل کند و هیچ حق ندارد خلاف قانون اساسی عمل کند، برای ولی فقیه هم در قانون اساسی اختیارات بخصوصی مشخص شده است. البته ممکن است مقصود از ولایت مطلقه ولایت عامه باشد، چون بعضی از فقها ولایت فقیه را در امور جزئی زمین مانده مانند تصرف در اموالیتامی و قاصرین می‌دانند، اما ما می‌گوییم چنین نیست بلکه در همه امور لازم‌الاجرا که قابل تعطیل نیست و از جمله اداره امور بلاد و حفظ نظام مسلمین و اجرای حدود الهی جاری است ولی در چهارچوب احکام و مقررات الهی چنانکه ولایت پیامبر (ص) و ائمه (علیهم السلام) نیزه همین نحو است، اینکه ولایت امت در زمان غیبت حضرت ولی عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) به فقیه عادل محول شده برای این است که اداره امور مسلمین باید بر اساس احکام خدا انجام شود و فقیه کارشناس و متخصص احکام خدا می‌باشد، اگر بخواهند کشوری بر اساس ایدئولوژی خاصی اداره شود قهراً باید زیر نظر ایدئولوگ آن انجام شود، هر چند در امور لازم‌الاجرا اگر فقیه عادل نبود و یا متصدی نشد عدول مومنین باید انجام دهند و اگر آن هم میسر نشد فساق مومنین باید انجام دهند، پس در نتیجه فقیه عادل قدم‌متیقن است و انجام امور مذکوره از باب تکلیف است و این قبیل امور لازم‌الاجرا را که نباید زمین بمانند" امور

حسبیه "می نامند. البته تفصیل مساله در اینجا نمی گنجد، و اگر بنا باشد که ولایت فقیه به نصب از طرف ائمه (علیهم السلام) باشد چنانکه آقایان اصرار دارند در این صورت منحصر به کسی که خبرگان او را تعیین می کنند نمی باشد، بلکه هر مجتهد واجد شرایط مخصوصا اگر اعلم باشد دارای آن مقام خواهد بود و خبرگان حق ندارند منصوب از طرف امام معصوم را عزل نمایند.

س: حضرت تعالی به اعتراض اهل سنت نسبت به برخی از اصول قانون اساسی اشاره کردید، لطفا در این باره بیشتر توضیح دهید و بفرمایید تا چه اندازه اعتراض آنها را وارد می دانید؟

ج: همان گونه که عرض کردم هنگام تصویب قانون اساسی ما در این زمینه مشکل داشتیم، از یک طرف اهل سنت اعتراض داشتند که ما نباید مثل سایر اقلیتها رفتار شود و ما باید در مناطق خودمان آزادیهایی داشته باشیم، و نیز نسبت به اینکه مذهب رسمی کشور تشیع باشد یا رنیس جمهور شیعه مذهب باشد حرف داشتند، و از طرف دیگر حساسیتهایی از سوی برخی از نمایندگان مجلس خبرگان نسبت به آنان وجود داشت. ما برای اینکه فعلا به طور موقت مشکل را برطرف کنیم به اهل سنت وعده دادیم که اگر یک روز بنا شد متمدنی برای قانون اساسی نوشته شود به خواستههای آنان توجه می شود، که البته هنگام بازنگری به این وعده عمل نشد. اما اینکه تا چه اندازه خواستههای آنان وارد بود، به نظر من حق آنان است که آزادیهای مذهبی در مناطق خودشان که اکثریت دارند داشته باشند، ولی چون اکثریت مردم ایران شیعه هستند حق شیعیان هم هست که مذهب رسمی کشور تشیع باشد، همان گونه که در بسیاری از کشورهای مذهبی دیگر مذهب اکثریت مردم آن کشور به عنوان مذهب رسمی پذیرفته شده است، و من شخصا در آن زمان از مدافعان این اصل بودم و در تصویب آن نقش داشتم.

نامه به اعضای شورای بازنگری قانون اساسی

س: شنیده شد حضرت تعالی پس از رحلت حضرت امام نامه ای برای خبرگان نوشته اید، اگر ممکن است بفرمایید مضمون آن نامه چه بود؟

جمهوری اسلامی: آن نامه برای خبرگان نبود برای افرادی بود که مسئول بازنگری قانون اساسی بودند، البته این نامه را هم نفرستادم چون بعضی فضلا از جمله آقای امینی آمدند اینجا برای آنسها خواندم نظرشان این بود که ممکن است در ذهن بزنند که شما دارید برای خودتان چانه می زنید، چون بعد از تعیین آقای خامنه ای برای رهبری بود. در عین حال من نظراتی داشتم که چون نقش اساسی برای رهبری جمهوری اسلامی داردمی خواستم مشخص شود و به این مسائل توجه شود، متن این نامه به این شکل است. (پیوست شماره ۱۹۱) بعد دیدم در کتاب مشروح مذاکرات بازنگری قانون اساسی در جلد اول آمده است که این روایات را آقای حاج شیخ ابراهیم امینی در جلسه خواند و آقای خامنه ای هم گفته است: "واقعا باید این روایات علاج بشود، این جوابی که جناب آقای یزدی فرمودند که اعلمیت یعنی اعلمیت به اداره امر، نه این انصافا خلاف ظاهر است، علاوه بر اینکه افقهیت و فیهم من هو افقه منه و فیهم من هو اعلم منه، این را حالا آقایان علما و فضلا فکر کنند و یا برایش علاجی بکنند حالا یا از لحاظ دلالت یا از لحاظ سند یک کاری برایش بکنند." (۱)

باید گفت علاجش این است که آقایان بر طبق این روایات مستفیضه عمل کنند، اگر این روایات متواتر نباشد اقلا مستفیض (۲) می باشد، البته نظر آیت الله خمینی هم پیش از این جریانات همین بود،

استفتائی از ایشان هست که ایشان فرموده‌اند مرجعیت و رهبری با هم هست چون هر دو باید اعلم و افقه باشند. استفتائی لبنانیها از ایشان کرده‌اند: "هل تفصلون بین المرجعیه الدینیّه و القیاده السیاسیه و ان یکون المقلد غیر القائد" و ایشان در جواب نوشته‌اند: "بسم الله الرحمن الرحیم، لا تفصیل بینهما و لیست ولایه القیاده السیاسیه الا للمجتهد الجامع لشرائط التقلید (۳۰۰)"

۱ مشروح مذاکرات بازنگری قانون اساسی، ج ۱، ص ۱۹۴

۲ "روایت مستفیض" روایتی است که حداقل از سه طریق از معصوم نقل شده است، ولی به حدی نرسیده است که موجب یقین و اطمینان شود. روایت متواتر "روایتی است که طرق نقل آن، به حدی است که موجب اطمینان می‌شود.

۳ مشروح مذاکرات بازنگری قانون اساسی، ج ۱، ص ۱۷۶

اتهام جدایی از امام و نظام

س: پیش از ماجرای برکناری حضرتعالی، برخی رسانه‌های تبلیغاتی که در داخل و خارج کشور فعالیت داشتند به طور مستقیم و غیرمستقیم خط جدایی و فاصله حضرتعالی از امام و از نظام تبلیغ می‌کردند و القا می‌کردند که یک چنین روندی وجود دارد و گویا جو را برای این توهّم آماده می‌کردند، به نظر شما چه انگیزه‌ای از القای این خط وجود داشت و چرا حضرتعالی شخصا و یا دفتر شما این القا را تکذیب نمی‌کردید؟

ج: بله آنها مساله را به این شکل منعکس می‌کردند ولی من هیچ وقت خودم را از امام و انقلاب جدا نمی‌دانستم، من خودم را جزو انقلاب می‌دانستم، من هیچ وقت نه مقامی می‌خواستم و نه آرزو داشتم که خدای نکرده امام طوری بشود و من بیایم جای ایشان بنشینم، آنها و یادی آنها که در این فکرها بودند لابد یک چنین تصویری داشتند که هنوز هم این حرفها را دارند می‌زنند، من هیچ وقت خودم را از امام جدا نمی‌دانستم. همان‌گونه که گفتم وقتی که ایشان در ایران نبودند اگر کسی می‌آمد کاری داشت من به عنوان ایشان و به جای ایشان آن کار را انجام می‌دادم، من اصلا خودم را از ایشان جدا نمی‌دانستم و حتی احتمال هم نمی‌دادم که شیاطین این قدر بتوانند نفوذ کنند که امام خیال کنند من در مقابل ایشان ایستاده‌ام، جدا من این احتمال را هم نمی‌دادم برای اینکه می‌گفتم چهل سال است که ایشان مرا می‌شناسند و من هم ایشان را می‌شناسم، حالا اینکه شیاطین چقدر توانستند با سو استفاده از برخی اختلاف نظرهای ما کار خودشان را بکنند آن مطلب دیگری است. من احتمال نمی‌دادم در جمهوری اسلامی که این قدر برای آن تلاش شده شیاطین تا این حد بتوانند در کارها نفوذ کنند، غافل از اینکه در انقلابی هم که پیامبر اکرم (ص) انجام داد باز شیاطین کار خودشان را کردند، ما خیال می‌کردیم حالا مردم روشن و آگاه شده‌اند و آن مسائل تکرار نمی‌شود.

السببه این مطلب را هم بگویم که الحمد لله از این جریانها هیچ ناراحت نیستم برای اینکه من حالا دیگر مسئولیتی ندارم از باب اینکه قدرتش را ندارم، گناه آن به عهده آنها که این مسائل را انجام داده‌اند. من الان به کارهای علمی و شخصی اگر بگذارند اشتغال دارم و بسیار هم از وضع خودم راضی هستم، و اینکه می‌گویم "اگر بگذارند" برای این است که از یک طرف به بهانه‌های واهی شاگردان مرا بازداشت یا احضار می‌کنند و به آنان فشار می‌آورند و یا تعهد می‌گیرند که در درس من حاضر نشوند، و از طرف دیگر اینکه سابقا دوبار به حسینیه شهدا محل درس هجوم آوردند. در مرتبه اول پس از محاصره منطقه اشیا دفتر و حسینیه و لوازم صوتی و تصویری و آرشیو و نامه‌ها و تلگرافات مردم را بردند و بسیاری از درها و لوازم را شکستند، و در مرتبه دوم بعضی از لوازم محل را شکستند و رسماً اعلام کردند که درس هم

نباید باشد، و در این رابطه بعضی از دوستان اصرار داشتند که صلاح نیست در درس حاضر شوید ولی من گفتم هرگز درس را تعطیل نمی‌کنم و فردای آن روز نیروهای انتظامی حاضر شدند و دخالت کردند و جلوی آنان را گرفتند و درس برگزار شد (پیوست شماره ۱۹۲)، و اخیراً نیز پس از سخنرانی سیزده رجب ۱۴۱۸ ۲۳ آبان ۱۳۷۶ به دفتر و حسینیه و منزل هجوم آوردند و پس از شکستن درها و وسایل و پاره کردن کتابها و غارت اموال و بازداشت جمعی از فضلا که در دفتر بودند موا در خانه محصور و حسینیه را در اختیار گرفتند که پس از گذشت حدود دو سال و نیم هنوز ادامه دارد.

و اما اینکه می‌گویید چرا فاصله گرفتن از امام را تکذیب نکردیم، من خودم در مناسبت‌های مختلف این کار را کرده‌ام، از جمله در روز ۱۳ آبان سال ۶۵ در سخنرانی عمومی که داشتم و از صدا و سیما پخش شد و همه مطبوعات منعکس کردند سخنان من در مورد امام و رهبری ایشان در پاسخ به همین خطی بود که می‌کشید نوعی تعارض میان من و امام را القا کند، به علاوه من عنایت داشتم و وظیفه خود می‌دانستم در هر سخنرانی عمومی که از صدا و سیما نیز منتشر می‌شد از امام تجلیل و برای سلامتی و طول عمر ایشان دعا کنم، و حتی پس از این جریان‌ها همواره سعی داشتم این القائات را پاسخ دهم و از شخصیت امام تجلیل می‌کردم، اما به نظر می‌رسد یک خط مشخصی در داخل کشور که از ناحیه بعضی صاحبان قدرت حمایت می‌شد مصلحت و بقای خود را در القای تعارض میان من و امام می‌دید و به این مساله بیش از رسانه‌های خارجی دامن می‌زد، و شاید بعضی از سیاست‌های خارجی نیز محرک این جریان بوده است، و من فکر می‌کنم این جریان هنوز هم در داخل فعال است و عده‌ای می‌خواهند با استفاده ابزاری از امام، اهداف و مقاصد خودشان را دنبال کنند.

”

فصل یازدهم

در راه انجام وظیفه

(۱۳۶۸ تا ۱۳۷۸ ه.ش)

اشتغالات فعلی در حوزه
 مسائل مختلف جهان اسلام
 دخالت در امور سیاسی
 موضعگیری درباره استقراض خارجی
 اعتراض به برگزاری کنفرانس مادرید
 ملاقات نمایندگان مجلس در ارتباط با حمایت از مردم مظلوم فلسطین
 رد تقاضای ملاقات گالیندویل (نماینده سازمان ملل)
 سخنرانی سال ۷۱ و حمله نظامیان به بیت
 تاکید بر ضرورت عمل به قانون اساسی
 اعتراض به تشکیل دادگاه ویژه روحانیت
 نامه به آیت الله گلپایگانی در ارتباط با استقلال حوزهها
 دیدار با آیات عظام گلپایگانی و اراکی
 انتقام از نیروهای انقلاب به اتهام دفاع از اینجانب
 چگونگی مواضع مرحوم حاج احمد آقا خمینی در اواخر عمر
 نقل چند خواب در رابطه با مرحوم امام (ره)
 ماجرای بیمارستان لقمان حکیم و دخالت نیروهای اطلاعات
 در گذشت آیت الله اراکی، سخنرانی آقای خامنه‌ای و حمله به بیت
 وحدت یکسویه
 نامه به آقای هاشمی رفسنجانی در مورد ذبح در منی
 پیام تبریک به مناسبت انتخاب آقای خاتمی به ریاست جمهوری
 پیام به آقای خامنه‌ای درباره استقلال حوزه و حفظ حریم مرجعیت
 مرجعیت شورایی یا شورای افتا
 آزادی اجتهاد و استقلال مرجعیت شیعه
 تعیین مرجع توسط حکومت یا مردم؟
 سخنرانی ۱۳ رجب در رابطه با مرجعیت شیعه
 حمله گسترده به حسینیه، دفتر و داخل بیت
 تلاش برای خارج کردن اینجانب از منزل
 حمایت برخی از مسئولان از مهاجمان
 پیام اهانت آمیز آقای خامنه‌ای به مردم اصفهان
 مشارکت واقعی مردم در حکومت، رمز تداوم انقلاب
 پخش قدرت و نظارت مردم
 آخرین پرسش

اشتغالات فعلی در حوزه

س: پس از جریان کنار رفتن حضرتعالی از مسئولیتهای سیاسی کشور اکنون به چه کارهایی اشتغال دارید؟

ج: همان کار طلبگی خودمان، صبحها درس می‌گویم، درس خارج فقه، عصرها هم افرادی که می‌آیند برای ملاقات یک مدتی تحفالعقول را می‌خواندیم، یک مدتی هم کلمات قصار نهج البلاغه را خواندیم، الان هم اصول کافی را می‌خوانیم، و این توفیقی است برای من که اصول کافی را دیده باشم، برای افراد هم جنبه موعظه دارد، مسائل اخلاقی و توحیدی و معارف در آن مطرح می‌شود. در وقتهای دیگر هم مسائلی را که از دفتر می‌پرسند جواب می‌دهم، علاوه بر این هر روز سعی می‌کنم روزنامه‌ها و مطبوعات مختلف را هم مطالعه کنم و از مسائل سیاسی روز مطلع باشم، البته بیشتر به همین کارهای طلبگی مشغول هستم، فرصت هم برای کارهای دیگر ندارم، سن هم که بالا می‌رود انسان طبیعتاً کارش کمتر می‌شود، حالا همین درس را هم که می‌گویم اگر بگذارند باز یک توفیقی است، ولی بعضی‌ها دلشان نمی‌خواهد که همین درس هم برقرار باشد. به بعضی از طلبه‌ها می‌گویند چرا درس فلانی می‌روید؟ حتی بعضی را برده‌اند در اطلاعات یا دادگاه ویژه و تعهد گرفته‌اند که درس فلانی نرو و بیشتر نظرشان این است که طلاب مرعوب شوند و بتدریج درس تعطیل یا خلوت شود. خوب حالا تا وقتی که افرادی می‌آیند وظیفه من است که درس برای آنها بگویم، هر وقت هم که نگذاشتند بیایند راحت می‌نشینم و مطالعه می‌کنم.

س: حضرتعالی پس از اینکه مبحث مهم ولایت‌فقیه (مبانی فقهی حکومت اسلامی) کو کتاب زکات را به اتمام رساندید بحث مکاسب محرمه را شروع فرمودید، چه ضرورتی احساس می‌فرمودید که این مبحث را شروع کردید؟

ج: مباحث مفید و مورد ابتلا در این بحث زیاد است مثلاً مبحث غنا و موسیقی، مساله خرید و فروش اشیای نجس مثل خون، مساله صور مجسمه، مساله شطرنج و مباحث دیگر که مورد استیلاست، علاوه بر اینکه اینها از مباحث طلبگی است که همه به آن توجه می‌کنند و ما هم باید به آن پردازیم.

مسائل مختلف جهان اسلام

س: از جنابعالی در سالهای اخیر بعد از جریان فروردین ۶۸ که مسئولیتی نداشتاید به مناسبتهای مختلف نسبت به مسائل و حوادث گوناگون سخنرانیها یا پیامهایی منتشر شده است، از باب مثال پیرامون مسائل فلسطین، لبنان، کشمیر، چین، جنگهای داخلی افغانستان، قیام مردم در عراق، تخریب مسجد بامری در هند، کنفرانس اسلامی در داکار، کنفرانس صلح خاورمیانه، کنفرانس صلح مادرید، سالگرد ۲۴ بهمن، حوادث خونین الجزایر، بمب‌گذاری در حرم حضرت امام رضا (ع) در روز عاشورا، حوادث بوسنی و هرزگوین، انتخابات ایران و سایر مسائل و اتفاقات، با اینکه جنابعالی مسئولیت رسمی نداشتاید انگیزه شما از این سخنرانیها و پیامها چه بوده است؟ و بفرمایید چه انگیزه‌ای موجب می‌شود علیرغم همه این بی‌مهریها و حق‌کشیها، حضرتعالی هنوز هم از اصول و اهداف

انقلاب اسلامی و قانون اساسی بیش از دیگران دفاع نمایند؟

جمهوری اسلامی: پست رسمی نداشتن غیر از مسئولیت نداشتن است، همه افراد مسلمان نسبت به همه مسائل جهان اسلام به اندازه شناخت و قدرت خود مسئولیت شرعی و وجدانی دارند و حق ندارند بی تفاوت باشند. خدای دانا و توانا در آیه ۷۱ سوره توبه می فرماید: "والمؤمنون والمؤمنات بعضهم اولیا بعض یا مرون بالمعروف و ینهون عن المنکر" همه مردان و زنان مؤمن نسبت به یکدیگر ولی و صاحب اختیارند تا امر به معروف و نهی از منکر نمایند. خداوند کریم این فریضه الهی را بر عهده همه مؤمنین و مؤمنات قرار داده، و معروف و منکر در دید وسیع شامل همه موارد فردی و اجتماعی و سیاسی می شود. آنچه به نفع اسلام و مسلمین باشد معروف، و آنچه به ضرر و زیان آنان باشد منکر است. هیچ کس حق ندارد نسبت به آنچه در جامعه می گذرد بی تفاوت باشد. بر مردم لازم است تذکر دهند، کمک نمایند، و بر مسئولین لازم است به تذکرات توجه نمایند و به اندازه قدرت ترتیب اثر بدهند. در حدیث معتبر از رسول خدا (ص) نقل شده: "من اصبح لایهتم بامور المسلمین فلیس بمسلم" (۱) هر کس صبح کند در حالی که به امور مسلمانان اهتمام ندارد مسلمان نمی باشد. امور "جمع" امر "است و جمع مضاف مفید عموم است، و معمولاً کلمه "امر" به کارهای مهم اجتماعی و سیاسی اطلاق می شود. این وظیفه ای است که بر عهده مسلمانان گذاشته شده و هیچ کس و هیچ مقامی حق ندارد مردم را از عمل به این وظیفه اجتماعی باز دارد. و باز از رسول خدا (ص) نقل شده: "کلکم راع و کلکم مسئول عن رعیتة" (۲)، و نسبت به این وظیفه اجتماعی، علمای و دانشمندان مسئولیت سنگین تری دارند. در خطبه شقشقیه نهج البلاغه (۳) از کلام امیرالمؤمنین (ع) می خوانیم: "و ما اخذ الله علی العلما ان لا یقاروا علی کظمه ظالمو لا سغب مظلوم" و آنچه خدا پیمان گرفته بر عهده علما که در برابر شکم خوارگی ستمکاران و گرسنگی ستمدگان ساکت و بی تفاوت نباشند. ظاهراً این شکم خوارگی و گرسنگی کنایه از مطلق تعدیات و تجاوز به حقوق است که از ناحیه قشری از جامعه نسبت به دیگر از ضعفا و مظلومین انجام می شود و علما در برابر این بی عدالتیها مسئولیت دارند. بالاخره ما باید میان "ما بالذات" و "ما بالعرض" فرق بگذاریم، هرچه باشد این انقلابی است که همه مردم در آن شرکت داشتند و بسیار برای آن سرمایه گذاری و مجاهدت شده است و مردم این همه در راه آن شهید و جانباز داده اند و چقدر به مردم وعده داده شده است، و لذا همه در برابر آن مسئولیت داریم، از طرف دیگر من همه زندگیم را وقف این انقلاب کرده ام و کسی که برای به ثمر رسیدن چیزی زحمت کشیده باشد و در رشد و پرورش آن خون دل خورده باشد همواره برای حفظ آن دلسوزی می کند. بالاخره من این بی مهریها و اجحافها را به حساب اشخاص می گذارم نه به حساب اصل انقلاب، دفاع از اساس اسلام و جمهوری اسلامی و حقوق مردم را وظیفه خود می دانم. مسائل جهان اسلام هم چیزی نیست که فقط من در آنها مسئولیت داشته باشم، این وظیفه همه مسلمانان است که نسبت به مسائلی که در جهان اسلام می گذرد بی تفاوت نباشند و از مسلمانان و مظلومان جهان حمایت کنند، و روی همین اساس است که هر وقت احساس می کنم حرف من ممکن است موثر باشد در باره مسائل و مشکلات جهان اسلام موضعگیری می کنم و تذکراتی را که به نظر من لازم می رسد بیان می دارم. (پیوستهای شماره ۱۹۳ الی ۲۱۶)

۱ کافی، کتاب الایمان و الکفر، باب "الاهتمام بامور المسلمین والنصیحة لهم و نفعهم"، حدیث ۱

۲ بخاری، جلد ۱، صفحه ۱۶۰، کتاب الجمعة

۳ خطبه سوم نهج البلاغه